

مبانی نظریه تعدد قرائت‌ها

محمد حسین زاده^۱

چکیده

نوشتار حاضر به شرح و بررسی مبانی نظریه تعدد قرائت‌ها می‌پردازد. از آنجا که نظریه ذکر شده از نگرش‌های ویژه‌ای در باب تفسیر متون ناشی می‌شود، نگاهی به نگرش‌های مربوط به تفسیر متون ضرورت خواهد داشت. علی‌رغم وحدت رویه - تقریباً - عموم اندیشه‌ورزان مسلمان در دانش تفسیر متن و سیر رو به رشد آن، هرمنوتیک یا دانش تفسیر متن در مغرب زمین تحولات بسیاری داشته و نظریه‌های متعددی در این حوزه مطرح شده است. هرمنوتیک، با هرمنوتیک کلاسیک آغاز می‌شود سپس با رویکردی نوین تحت عنوان هرمنوتیک رومانتیک (از سوی شلایر ماخر) مطرح می‌گردد. و بالاخره با رخداد انقلابی در هویت آن، از منطق به فلسفه و از دانش تفسیر به دانش فهم و تحقیق در حقیقت ویژگی‌های فهم تحول می‌یابد. هرمنوتیک فلسفی برخلاف هرمنوتیک کلاسیک و رومانتیک، بر تعدد قرائت‌ها پای می‌فشرد بلکه این نظریه مهم‌ترین دستاورد آن است. علاوه بر طرفداران هرمنوتیک فلسفی، دیدگاه‌های شالوده‌شکنان، ساخت‌گرایان و پیروان نقد نوین امریکایی نیز به چنین نظریه‌ای رهنمون شده، پیامد مشترک همه این نگرش‌ها نظریه تعدد قرائت‌هاست. پس از شرح نگرش‌های ذکر شده، به ویژه هرمنوتیک فلسفی، به این نتیجه رهنمون می‌شویم که نظریه تعدد قرائت‌ها بر مبناهایی نظیر هرمنوتیک فلسفی مبتنی است. بررسی هر یک از آن مبانی ما را به نادرستی نظریه تعدد قرائت‌ها هدایت می‌کند. علاوه بر آن مبانی، خود این نظریه فی نفسه مشکلات بسیاری دارد که مهم‌ترین آن ناسازگاری با اصول مفاهمه عقلایی است.

واژگان کلیدی: تفسیر متن، هرمنوتیک فلسفی، نسبت فهم، ساختارگرایی، اصول مفاهمه عقلایی.



مقدمه:

در این مقاله سعی شده است اثبات شود که مسئله‌ی تعدد قرائت‌ها از دین با اجتهاد، کاملاً فرق دارد. برای اثبات این مطلب ابتداءً مفهوم اجتهاد و تعدد قرائت‌ها از دین مورد بررسی قرار گرفته تا محل نزاع روشن شود و سپس اختلاف فتاوی فقها بر مقام «هست» و «باید» تقسیم شده تا مشخص گردد اگر چه در مقام «هست» نمی‌توان تعدد فهم‌های فقها را انکار نمود اما در مقام «باید» هر تعدد فهمی که لازمه‌ی اجتهاد است مورد پذیرش عقل، از بیرون و نقل، از درون، نیست. و لذا اقسام اجتهاد مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است تا ثابت شود که فی‌الجمله بعضی از موارد هست که هم شیعه و هم سنی، تعدد فهم را درباره‌ی آن قبول ندارند، بنابراین کلیت ادعایی که در بحث تعدد قرائت‌ها از دین، دنبال می‌شود یعنی اختلاف فهم‌های متعدد از متون دینی به صورت موجه کلیه، قابل قبول نیست. و نهایتاً معیاری برای تشخیص فهم صحیح از سقیم ارائه شده است تا ادعای دیگر آن‌ها (نسبت در روش‌شناسی فهم) نیز مخدوش شود.

پیشینه

تفسیر متون اعم از متون دینی، تاریخی، فلسفی، علمی و ... و تبیین مقصود متکلم مسئله‌ای است که همواره در طول تاریخ ذهن انسان‌ها را به خود مشغول ساخته است. ابهام زدایی از گفتارها و نوشتارها، به ویژه گشودن اسرار رمزا و رازها، در اعماق تاریخ ریشه دارد. در فرهنگ اسلامی از ابتدای طلوع خورشید اسلام، تفسیر و تبیین قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم (ص) اعم از گفتار و کردار مورد اهتمام واقع شد و اندیشوران مسلمان در مورد قرآن کریم دانش جدیدی را باب کردند که «دانش تفسیر» نام گرفت. گرچه در چند دهه، به سنت نبوی کمتر توجه می‌شد و شعار «حسبنا کتاب‌الله» سبب مهجوریت سنت گردید، اما رفته‌رفته تفسیر و غور در سنت نیز فراگیر شد. بالاخره مسلمانان خود را با انبوهی از منابع مواجه دیدند که فهم معارف آن مستلزم یافتن قواعد و اصولی بود که منطق‌گفتمان است. در دانش‌های دیگری چون، اصول فقه، قواعد فقهیه، التفسیر و ... گردآوری شد. دانشمندان مسلمان برای دریافتن حقایق قرآن و سنت، پیش از هر چیز، به بحث از این اصول و قواعد پرداختند که عقلاً در فهم گفتار، نوشتار و حتی اشارات و تلویحات یک‌دیگر به کار می‌برند. بر اساس شهادت تاریخ و کاوش محققان، شیعیان در این خصوص نقش برجسته‌ای ایفا کرده‌اند، بلکه می‌توان گفت: پایه‌گذار و مبتکر هر دو دانش، هم تفسیر و هم اصول فقه، آن‌ها بوده‌اند.^۲ در هر صورت، رشد و بالندگی دانش اصول فقه مرهون تلاش‌ها و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر پیروان اهل بیت -علیهم‌السلام- است. این دانش در قرن‌های اخیر گسترش و پیشرفت چشم‌گیری داشته و به حوزه‌های مباحث زبان‌شناسی، فلسفه زبان و دیگر دانش‌های همگن وارد شده است.

**دانش تفسیر متون در مغرب زمین
هرمنوتیک کلاسیک**

در مغرب زمین، دانش تفسیر متون به عنوان یک دانش مدون، تا نیمه دوم قرن هفدهم قابل پی‌گیری است. در سال ۱۶۵۴ میلادی بود که دان هاور (I. c. Dannhaver) اولین کتاب تفسیر متون در مغرب زمین

را تحت عنوان «هرمنوتیک» به چاپ رساند. بر اساس نگرش «دان هاور» دانش تفسیر متون یا هرمنوتیک کلاسیک مبنای رویکردی ویژه در کیفیت تفسیر متون است. در این رویکرد، هرمنوتیک دانشی است که قواعد و اصول تفسیر متون را کشف می‌کند و در واقع منطق‌گفتمان است. بر اساس این نگرش، هرمنوتیک یا دانش تفسیر متون روش فهم صحیح متن را فراهم می‌آورد و قواعد ابهام‌زدایی از متون مبهم را در اختیار می‌نهد. بدین ترتیب، دانش تفسیر متن در پیش روی متفکرانی که در عصر رنسانس به دنبال فهم متون مقدس بودند و مرجعیت کلیسا را در تفسیر کتاب مقدس مردود می‌شمردند، با بیتازه گشود و قواعد و اصولی منظم و در واقع منطق و روش تفسیر متن را فراروی آن‌ها نهاد. در طی همین سال، افراد بسیاری تحت تأثیر نهضت اصلاح دینی و پروتستانسیم در مسیحیت قرار گرفته، از کلیساهای رسمی جدا شده^۳ و خود کلیساهای مراسم مذهبی مستقلی را برپا کردند. آنان برای مراجعه به کتاب‌های مقدس و فهم آن خود را نیازمند قواعد و اصولی دیدند و هرمنوتیک کلاسیک در واقع واکنشی به این نیاز بود که در بستر عصر روشن‌گری تکون یافت.

هرمنوتیک کلاسیک عمیقاً متأثر از روشن‌گران (inlightments) و عقل‌گرایی عصر روشن‌گری است. روشن‌گران بر این امر پافشاری می‌کردند که فهم هر چیز ممکن است و انسان می‌تواند با عقل خود به همه حقایق دست یابد. برای دست‌یابی به عمل فهم تنها باید منطق و روش فهم در هر حوزه را متناسب با آن حوزه پیدا کرد. با دست‌یابی به منطق فهم، می‌توان به درک درست دست یافت. اندیشورانی که در کار تفسیر متون می‌کوشیدند، با متأثر شدن از این دیدگاه بر این باور بودند که فهم متون امری ممکن است و انسان توانایی آن را دارد. روند فهم امری عادی است. در عمل فهم فقط با اعمال قواعد و اصول باید موانع را رفع کرد. موانع فهم ابهاماتی‌اند که أحياناً فراروی عمل فهم در بعضی از متون قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، وجود مانع امری غیرعادی و غیرطبیعی است، اما عمل فهم امری طبیعی و عادی است.^۴

هرمنوتیک رمانتیک

هرمنوتیک کلاسیک تا اواخر قرن هجدهم جریان مسلط و غالب در تفسیر متون بود. در قرن نوزدهم دیدگاه «بدیلی» ارائه شد که علی‌رغم تفاوت‌های آن با هرمنوتیک کلاسیک، بر همان آموزه‌ها تکیه داشت. فردریش شلایر ماخر (۱۷۶۸ - ۱۸۳۴) متکلم آلمانی و معمار لیبرالیسم دینی این دیدگاه بدیل را عرضه کرد. دیدگاه وی که أحياناً از آن به «هرمنوتیک رمانتیک» تعبیر می‌شود، متأثر از جنبش رمانتیسم است؛ از این رو، هرمنوتیک وی رمانتیک نام دارد. رمانتیست‌ها عقل‌گرایی عصر روشن‌گری را به چالشی فراخوانده، معتقد بودند که وی دست‌یابی به حقیقت و دریافتن آن امری دشوار است. به همین دلیل، هر متفکری باید در دست‌یابی به حقیقت خویش بینی ساده‌لوحانه را کنار بزند و امکان بدفهمی را از نظر دور ندارد. شلایر ماخر با پذیرفتن گرایش‌های رمانتیک‌ها، در باب تفسیر متون معتقد بود که بدفهمی امری طبیعی و عادی است و امکان بدفهمی همواره وجود دارد. برخلاف نگرش کلاسیک‌ها، وی بر این باور بود که درک متون امری دشوار است، اما بدفهمی امری عادی و طبیعی. شلایر ماخر در روند تفسیر علاوه بر آشنایی بالغت و قواعد دستور زبان که آن را تفسیر زبانی (gramatiad) می‌نامد، امر دیگری را نیز لازم می‌داند که عبارت است از تفسیر روان‌شناختی یافتی (Techniad) منظور روی از تفسیر

روان‌شناختی یافتی این است که مفسر باید بتواند شخصیت نویسنده یا گوینده را دریابد و آن را بازسازی کند و منظورش را حدس بزند. بدین ترتیب، مفسر باید هم با قواعد دستور زبان آشنا باشد و هم بتواند با بازسازی شخصیت نویسنده یا گوینده مراد و مقصود او را با پیش‌گویی و حدس دریابد. از آن‌جا که بازسازی شخصیت نویسنده و حدس یا پیش‌گویی مراد وی، امری دشوار و غالباً تقریبی است، فهم دقیق یک متن نیز دشوار است و معمولاً مفسران دچار بدفهمی می‌شوند. از سوی دیگر، مفسرانی که به تفسیر کتاب مقدس یا کتاب‌های قدما، نظیر افلاطون، اشتغال داشته و از عنصر پیش‌گویی بی‌بهره بوده‌اند؛ نتوانسته‌اند روح آن متون را دریابند. او شواهدی بر این امر ارائه می‌کرد. بدین سان، هرمنوتیک شلایرماخر بر بازسازی شخصیت مؤلف، شرکت در تجربه وی و پیش‌گویی مراد وی مبتنی است و در واقع محور، هم مؤلف و هم متن است.

و. دیلتای (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱)، متفکر آلمانی، نظریه شلایرماخر را پذیرفت و با تاءکید بر دیدگاه وی و بهره‌گیری از بُعد روان‌شناختی یا تفسیر فنی از طریق عنصر حدس و پیش‌گویی، ادعای شجاعانه‌ای را مطرح کرد و قایل شد که هدف از تفسیر احیای دوباره تجربه مؤلف است. وی واژه *Nacherleben* را برای احیای روند تجربه به کار گرفت. افزون بر آن، دیلتای قلمرو هرمنوتیک را گسترش داد. به نظر او، قلمرو هرمنوتیک به متون و گفتارهای شفاهی اختصاصی ندارد، بلکه شامل همه اعمال و فعالیت‌های انسانی می‌شود. علاوه بر متون و گفتارها، مصنوع صنعت‌گر، تصنیف آهنگ‌ساز، تابلوی نقاشی و ... موضوعاتی برای تفسیرند و در همه آن‌ها مراد و مقصود صاحبانشان تجلی یافته است. بدین ترتیب، هرمنوتیک دلتای مطلق علوم انسانی و تاریخی را در برمی‌گیرد. به نظر وی، روش هرمنوتیک باید شالوده‌مطالعه و تفسیر تاریخ و فرهنگ انسانی را فراهم نماید. از این‌جا بود که تفکیکی میان علوم انسانی و علوم طبیعی قایل شد و اظهار داشت که نباید روش تحقیق در علوم طبیعی را در علوم انسانی به کار گرفت، بلکه باید میان آن دو تفکیک نمود و در مورد هر یک روش مخصوصی را اعمال کرد. بدین ترتیب، وی توانست اعتبار و منزلت علوم انسانی را که دست‌خوش ضعف قرار گرفته بود، از راه تمایز روش علوم انسانی و علوم طبیعی و نیز از طریق تقیح روش عامی برای همه علوم انسانی بازسازی کند، لذا شرح این مطلب مجال دیگری می‌طلبید.^۵

هرمنوتیک رمانتیک و هرمنوتیک کلاسیک، علی‌رغم تفاوت‌هایی که در آن‌ها دیده می‌شود، در این امر اساسی و بنیادین مشترک‌اند که هر دو روش یا منطق گفت‌وگو، اصول و قواعد تفسیر را در اختیار ما می‌گذارند. تمایز هرمنوتیک رمانتیک با هرمنوتیک کلاسیک عمدتاً در دخالت دادن عنصر پیش‌گویی و حدس مراد مؤلف است؛ چنان‌که تفاوت هرمنوتیک دیلتایی با شلایرماخر در توسعه علم تفسیر از تفسیر نوشتارها و گفتارها به همه اعمال آدمی است، نه در روشی بودن، زیرا همه آن‌ها در روشی بودن اتفاق نظر دارند.

به دلیل اتفاق نظر همه حامیان هرمنوتیک کلاسیک و هرمنوتیک رمانتیک در روشی بودن، در این نوشتار، از ذکر اشکال‌ها، پرسش‌ها و ابهام‌هایی که به ویژه در باب هرمنوتیک رمانتیک قابل طرح است خودداری می‌کنیم. و در مورد آن‌ها تنها به این مبحث می‌پردازیم که بر اساس این دو دیدگاه در باب تفسیر متون و نیز دیدگاه اصولیون و مفسران اسلامی یک متن یا گفتار یا تک قرائتی است یا قرائت‌های

متکثر دارد؟

پیامد دیدگاه‌های مذکور

بر اساس همه مبانی فوق، یک متن و مانند آن پیش از یک تفسیر ندارد و چندین تفسیر و قرائت را بر نمی‌تابد. گرچه ممکن است متن را مستقل از مؤلف و مراد او در نظر گرفت و قرائت‌های بسیار بلکه نامتناهی را ممکن دانست و بازی معنایی بی‌پایان را محتمل دانست، اما روش عاقلان این است که معمولاً از متون، معنای خاصی را اراده می‌کنند اگر در منطق و روش تفسیر، لازم بدانیم که نیت و مراد مؤلف را درک کنیم باید ملتزم شویم که وی نیت و مقصود خاصی از این متن یا گفتار داشته است؛ از این رو مراد وی، هر برداشت، تفسیر و قرائتی نبوده است. بدین سان، در نظر گرفتن نیت و مراد مؤلف موجب می‌شود که به این حقیقت توجه کنیم که مؤلف معنای به‌خصوصی را در نظر گرفته و مفسر باید آن معنای مراد را دریابد. متن تاب و تحمل معنایی احتمالی بسیار و قرائت‌های گوناگونی را نداشته، صرفاً به یک معنای به‌خصوص محدود می‌گردد. بر اساس این نگرش، یعنی لزوم توجه به نیت و مراد مؤلف، هر مؤمنی که دست به قلم می‌برد و هر متکلمی که لب به سخن می‌گشاید، برای رساندن و تفهیم معانی مورد نظر خود الفاظ و گزاره‌ها را انتخاب می‌کند. چگونه می‌توان بر اساس این نگرش قایل شد که متن قرائت‌های متعدد دارد، چه رسد به این ادعا که متن قرائت‌های بی‌پایان و نامحدود دارد؟

حتی اگر در تفسیر، توجه به نیت و مراد متکلم را لازم ندانسته، صرفاً متن محور باشیم، در این صورت نیز نمی‌توان نظریه قرائت‌های متعدد و بی‌پایان را پذیرفت؛ بلکه با این مبنا نیز متن معنای محدودی دارد، زیرا میان الفاظ و معانی پیوند خاصی برقرار است و این پیوند موجب می‌شود هر لفظی هر معنایی را نداشته باشد. معمولاً معنای الفاظ و واژه‌ها در هر زبانی وابسته به سلیقه‌ها با قراردادهای هر فرد نیست. اهل زبان تک‌روی افراد و سلیقه‌های خاص آن‌ها را در قرارداد الفاظ برای معنایی بر نمی‌تابد. این امر، اختصاصی به الفاظ و معانی حقیقی آنها ندارد، بلکه در باب معنای مجازی آن‌ها نیز وضع به همین گونه است. نمی‌توان هر معنایی مجازی یا کنایی و ... را از هر لفظی اراده کرد. این باب معنایی، لجام گسیخته نیست و قالب و قواعد مخصوص خود را دارد. استاد بزرگی در بحث اصول با تاءکید بر این نکته که مجازگویی مناسبت لازم دارد. و هر لفظ و معنایی را نمی‌توان معبری به معنای مجازی دانست، این داستان را خاطر نشان می‌کرد که به دیدن مریضی رفتم، حالش را پرسیدم، با آه و ناله پاسخ داد: زبانم مانند خیابان شده است. به راستی در فهم مراد وی در مانده‌ام. منظور او چیست؟ آیا زبانش مانند خیابان‌ها طویل شده یا مانند خیابان‌ها که معمولاً عریض است، عریض شده یا مانند خیابان‌های پر از چاله، حفره‌ها و چاله‌هایی در آن ایجاد شده است؟ بالاخره معنای گفته او را نفهمیدم. از او پرسیدم که منظورتان چیست؟ پاسخ داد که زبانم مانند کف خیابان خشک شده است. برآستی چه مناسبتی است بین خیابان و خشکی بیش از اندازه زبان یک مریض. می‌بینید که اگر از قواعد مخصوص مجاز، استعاره و کنایه پیروی نکنیم نه تنها منظور مشخص نمی‌شود، بلکه این امر (نامفهومی) موجب رکاکت و استهجان در گفتار و نوشتار خواهد شد. بدین ترتیب، حتی در باب معنای مجازی نیز معمولاً گفته‌ها و نوشته‌ها قرائت و معنای به‌خصوصی دارد و

مبانی مدافعان نظریه قرائت‌های متعدد یا بی‌پایان

نظریه قرائت متعدد یا بی‌پایان متون پیامد نگرش‌های خاصی در فرهنگ و تفکر معاصر مغرب زمین است. نگرش‌های متعددی در قرن بیستم در میان متفکران غربی مطرح شده که هر یک از آن‌ها مبنای این نظریه می‌باشد. می‌توان مهم‌ترین این نگرش‌ها را هرمنوتیک فلسفی بر شمرد. در کنار هرمنوتیک فلسفی، حامیان نگرش‌های دیگر نظیر شالوده‌شکنان، ساخت‌گرایان و پیروان نقد نو امریکایی چنین نظریه‌ای دارند. همه آن‌ها بر مفسر محور بودن فهم متن، استقلال معنای متن از مراد مؤلف و در نتیجه تعدد و بی‌پایانی قرائت‌ها اصرار می‌ورزند. همه نگرش‌های مذکور، علی‌رغم اختلاف‌هایی که با یکدیگر دارند، در این امر اشتراک نظر دارند. گرچه نتیجه مذکور نزد آن‌ها واحد است، اما آن‌ها با نگاه‌های خاص و از راه‌های مختلفی به این نتیجه رسیده‌اند و استدلال به خصوصی را بر ادعای خود اقامه کرده‌اند. از باب نمونه، پیروان نقد نو ادبی معتقدند که نیت و مراد مؤلف نه در دست‌رس ماست و نه قابل دست‌یابی است و نه به عنوان ملاکی برای داوری در مورد یک اثر هنری. ادبی مطلوب است؛ نقد و تفسیر باید بر عناصر درونی متن مبتنی باشد. بدین ترتیب، پیروان نقد نو ادبی در آمریکا از این نگاه و از این زاویه به این نتیجه رسیده‌اند.^۶

اما ساخت‌گرایان با نگاه دیگری به مسئله نگریسته‌اند. آن‌ها هر متنی را نظیر سندی تاریخی تلقی می‌کند که از چند دسته رمز تکون یافته است. به نظر آنان، تفسیر چیزی جز رمزگشایی نیست. ذهنیت مؤلف و مراد و نیت وی نقشی در این رمزهای عینی و کشف آن ندارد. به نظر آن‌ها، متون، گویا مانند قفل‌های رمزی و شماره‌ای است که با کشف رمز آن، بدون توجه به سازنده آن و مراد و قصد وی، می‌توان آن را بازگشود.^۷ «رولان پارت» ساخت‌گرای فرانسوی، در مقاله «مرگ مؤلف» ایده تولد مفسر و خواننده متن را، به جای مؤلف محوری، مطرح می‌کند و رها کردن مؤلف را توصیه می‌کند.^۸

در میان مبانی مذکور، مهم‌ترین آن‌ها هرمنوتیک فلسفی است. از آن‌جا که هرمنوتیک فلسفی پیامدها و نتایج بسیاری، از جمله در مبحث قرائت‌ها، دارد، لازم است به شرح آن بپردازیم و تمایز آن را با هرمنوتیک کلاسیک و رومانیتیک دریابیم.

هرمنوتیک فلسفی

هرمنوتیک فلسفی رویکرد ویژه‌ای است به مسئله فهم و تفسیر که با رویکردهای هرمنوتیک کلاسیک و هرمنوتیک رمانتیک تفاوتی اساسی و بنیادین دارد. بر اساس این رویکرد، هرمنوتیک روشی است و به دنبال کشف قواعد و اصول تفسیر و فهم متون می‌باشد؛ به عبارت کوتاه‌تر، منطبق‌گفتمان است، اما هرمنوتیک فلسفی بر آن است که هرمنوتیک امری روشی و معرفت‌شناسی نیست، بلکه پدیده فهم را به گونه‌ای فلسفی بررسی می‌کند. بدین ترتیب، جای‌گاه هرمنوتیک از روش‌شناسی و معرفت‌شناسی به فلسفه ارتقا می‌یابد.

هرمنوتیک فلسفی با کار فلسفی «مارتین هایدگر» در اوایل قرن بیستم پدیدار شد. از مهم‌ترین آموزه‌های وی این بود که فهم امری تاریخ‌مند، سیال و گذرا است و پیش ساختارها نقش اساسی در پیدایش فهم انسانی دارد. بدون این پیش ساختارها، نمی‌توان به فهم و تفسیر پرداخت. فهم و تفسیر در درون ذهنیت‌ها و پیش ساختارها شکل گرفته و معنا می‌یابد.



شاگرد وی «هانس گنورگ گادامر» کار فلسفی او را دنبال کرد و از آموزه‌های وی، به ویژه دو آموزه مزبور بهره‌ فراوانی برد. به نظر گادامر، انسان، تاریخ، هنر و سنت (Tradition) اموری هستند که از راه روش نمی‌توان به حقیقت آن‌ها دست یافت. به نظر وی، روش اگر کارآمد باشد، در مورد اموری است که بتوان آن‌ها را معرفت قرار داد و این امر با تسامح در مورد موجودات طبیعی ممکن است. اما امور تاریخی و پدیده‌های انسانی را نمی‌توان معرفت قرار داد، زیرا آن‌ها اموری تاریخ‌مند، سیال و متغیرند و این‌گونه امور را نمی‌توان پایان یافته تلقی کرد و به شناسایی آن‌ها پرداخت. به علاوه، فهم آدمی با پیش‌داوری‌ها، پیش‌دانسته‌ها و پیش‌ساختارها شکل می‌گیرد. انسان بدون آن‌ها به فهم و تفسیر دست نمی‌یابد. از این رو، عدم کارایی روش بر ماهیت فهم انسان نیز مبتنی است. بدین ترتیب، پیش‌داوری یا پیش‌دانسته نه تنها مانع فهم نیست، بلکه برای حصول فهم ضروری است و افق معنایی مفسر نقش بنیادین در حصول فهم دارد.^۹

دست‌آوردهای هرمنوتیک فلسفی در باب فهم متن

هرمنوتیک فلسفی دست‌آوردهای بسیاری دارد. مهم‌ترین دست‌آوردهای آن در باب فهم و تفسیر متون بدین شرح است:

۱. تفسیر پدیده‌ای مفسر محور است، نه متن و نه مؤلف محور است. از این رو، هدف از تفسیر فهم مراد مؤلف نیست. مؤلف نیز یکی از خوانندگان متن است و می‌تواند فهم جدیدی بر اساس پیش‌داوری و پیش‌دانسته‌های تازه داشته باشد.

۲. فهم متن برآیند امتزاج افق ذهنی مفسر با افق معنایی متن است. از این رو، فهم متن یک منولوگ نیست، بلکه دیالوگ و گفتگویی دو طرفه است: در یک طرف، مفسر و ذهنیت و افق معنایی او قرار دارد و در سویی دیگر متن و افق معنایی متبلور در آن. ذهنیت و پیش‌داوری‌های مفسر مولد عمل فهم است نه مانع آن، و برای عمل فهم ضرورت دارد. در عین حال، مفسر باید از دخالت دادن پیش‌داوری‌هایی که موجب بدفهمی و کج‌فهمی می‌شود، بپرهیزد.

۳. روند تفسیر و فهم متن، روندی بی‌انتهاست، زیرا از یک سو، ممکن است انسان هر لحظه به پیش‌دانسته‌ها و پیش‌داوری‌های جدیدی دست یابد و از سوی دیگر، خود متن معانی و تفسیرهای بی‌پایانی را برتابد.

۴. همه فهم‌ها و قرائت‌هایی که از متن حاصل می‌شود معتبرند. نه معیاری برای داوری و تمییز درست از نادرست وجود دارد و نه فهم عینی، یعنی فهم مطابق با واقع، از متن ممکن است. چگونه می‌توان به فهم عینی دست یافت و میان فهم درست و نادرست تمییز داد؛ در حالی که عمل فهم بدون ذهنیت مفسر و افق معنایی او تحقق نمی‌یابد؟ بدین ترتیب، در فهم متون نسبت رسمیت می‌یابد. و همه قرائت‌ها، فهم‌ها و تفسیر معتبر تلقی می‌شوند. می‌توان گفت: مهم‌ترین دست‌آورد هرمنوتیک فلسفی نسبت فهم است. همه فهم‌ها متأثر از پیش‌داوری و پیش‌دانسته‌های مفسران است و آن‌ها نیز متأثر از سنت و تاریخ است. تاریخ و سنت همواره در حال دگرگونی و تغییر است؛ از این رو، همه فهم‌ها و تفسیرها متحول و نسبی خواهد بود.^{۱۰}

بررسی دیدگاه هرمنوتیک فلسفی

بررسی دیدگاه هرمنوتیک فلسفی و ارزیابی دست‌آوردهای آن نکته‌های شگفت‌آوری را در پیش‌روی ما می‌نهد که در این جا به



پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. اگر هر فهمی نسبی، متحول و سیال است. هرمنوتیک فلسفی و آموزه‌های آن و در نتیجه تحلیل هایدگر و گادامر از حقیقت فهم نیز امری نسبی، متحول و سیال است. این تحلیل نیز از پیش‌دوری‌ها و پیش‌دانسته‌های آن‌ها ناشی شده است. در این صورت، چرا آن‌ها تحلیل و آموزه‌های هرمنوتیک فلسفی را امری مطلق و ثابت تلقی می‌کنند. به تعبیر دقیق‌تر، اشکال این است که این آموزه‌ها خود متناقض (self-contradiction) بوده، خود را نقض می‌کند. گزاره‌هایی نظیر «همه فهم‌ها ناشی از ذهنیت مفسر است»، «همه فهم‌ها نسبی است» «فهم متن برآیند امتزاج افق ذهنی مفسر و افق معنایی متن است» و... شامل خود این گزاره‌ها نیز می‌شود و معنای این گونه خودشمولی این است که فهم‌ها نیز نسبی، متغیر و سیال می‌باشند. لازمه این گفتار این است که برخی از فهم‌ها مطلق، عاری از دخالت پیش‌دانسته‌ها و ثابت است.

ممکن است بر این بیان اخیر اشکال شود که قضایای فوق‌الذکر ناظر به خود نیستند و از غیر حکایت دارند؛ از این رو خود متناقض نیستند.

در پاسخ باید بگوییم که: اولاً، به خود ناظر بودن گزاره‌ای امر قراردادی و تابع سلیقه و دلخواه ما نیست؛ چنان که شمول حکم در گزاره‌های حقیقیه درباره همه افراد محقق و مقدر امری سلیقه‌ای نیست. ثانیاً؛ حتی اگر بپذیریم که این گونه قضایا شامل خود نمی‌شود و ناظر به خود نیست. مع هذا، جای این سؤال باقی است که آیا آموزه‌های هرمنوتیک فلسفی و تعالیم هایدگر گادامر امری ثابت و مطلق اند یا آن‌ها نیز نسبی اند؟ اگر پاسخ نسبی باشد، معنایش این است که آن‌ها می‌پذیرند برخی از فهم‌های ثابت و مطلق وجود دارد و اگر بگویند مطلق است، در این صورت نیز به یک فهم مطلق و ثابت اقرار کرده‌اند. در هر صورت، ادعای آن‌ها نقض می‌گردد. بدین ترتیب، اولین اشکال بر آنان این است که تحلیل و آموزه‌های آن‌ها، ناقص خود آن‌هاست.

۲. هرمنوتیک فلسفی در حالی که وجود پیش‌دانسته‌ها و پیش‌دوری‌ها را برای تفسیر و فهم لازم می‌داند؛ در عین حال پاره‌ای از آن‌ها را موجب بدفهمی دانسته و توصیه می‌کند که از به‌کارگیری این گونه پیش‌دانسته‌ها و پیش‌دوری‌ها بپرهیزید. آیا معیاری برای تفکیک این دو دسته پیش‌دوری (پیش‌دوری مضر که موجب بدفهمی می‌شود. و پیش‌دوری مفید که موجب فهم صحیح می‌شود) وجود دارد؟ چگونه می‌توان چنین معیاری را عرضه کرد؟ حامیان هرمنوتیک فلسفی خود معیاری را عرضه نکرده‌اند، ولی جای این سؤال از آن‌هاست که چگونه می‌توان معیاری برای تشخیص ذهنیت‌ها و پیش‌دوری‌های مفید و مضر ارائه کرد؟ هر معیاری که داده

شود، خود فهمی است که از پیش‌دوری‌ها، پیش‌دانسته‌ها و ذهنیت‌های شخص برخاسته است. در آن‌ها نیز نقل کلام می‌کنیم و می‌پرسیم: از چه راهی و با چه معیاری تشخیص بدسیم که ذهنیت‌ها و پیش‌دوری‌هایی که آن معیار از آن‌ها ناشی شده، مضر نیستند؛ حتماً در این‌جا به معیاری نیاز است، آن معیار چیست؟ آن معیار اگر بخواهد ارائه شود، مبتنی بر ذهنیت و پیش‌دانسته‌های اوست و هکذا؛ این سیر تابی نهایت ادامه دارد.

۳. بر اساس یکی از آموزه‌های هرمنوتیک فلسفی، معیار برای دوری میان فهم‌ها وجود ندارد. همه فهم‌ها. ولویی نهایت باشند. معتبر و صحیح‌اند. فهم عینی از متن، یعنی فهم مطابق با واقع، ممکن نیست. آیا بر اساس این آموزه می‌توان قایل شد که پاره‌ای از پیش‌دوری‌ها موجب بدفهمی و برخی موجب فهم درست می‌شوند؟ چگونه می‌توان به واقعیت دست یافت تا تمیز داد که فهمی مطابق با آن است یا نه؟

۴. قول به قرائت‌ها، فهم‌ها و تفسیرهای بی‌پایان و صحت و اعتبار همه آن‌ها بدون وجود معیاری برای تمیز حق از باطل، صحت از سقم مستلزم نسبت‌گرایی مطلق و لجام‌گسیخته‌ای است که هر متفکری که به این پیامد توجه کند، به جد از آن می‌گریزد. چنین نسبت‌گرایی در معرفت‌شناسی مردود شناخته شده و هم‌چون سوفیسم، شکاکیت باتلاقی است که ذهن سلیم هرگز در آن فرو نمی‌غلند.

۵. به نظر می‌رسد در تحلیل فلسفی فهم و تاریخ‌شدن بودن آن و نتایجی که از این تحلیل گرفته شده، اشتباه‌های فاحشی رخ داده است. بر اساس مبانی فلسفی ما، زمانی بودن ادراک و تاریخ‌مند بودن فهم مبتنی بر ادوات و زمینه‌های مادی ادراک است، اما نفس پدیده فهم و ادراک امری مجرد و غیرمادی است. این نکته در خور تأمل است و تفصیل آن مجال دیگری می‌طلبد. از این رو، تغییر و تحول فهم به دلیل زمان‌مندی و یا تاریخ‌مندی ادراک نیست، بلکه عوامل دیگری دارد.

۶. ویژگی دیگری که در هرمنوتیک فلسفی در باب ماهیت فهم تاءکید شده، ابتدای آن بر پیش‌فرض‌ها، پیش‌دوری‌ها و ذهنیت فهم‌کننده است و بر این اساس، پیش‌دوری‌ها و ذهنیت‌ها نه تنها مانع فهم نیستند، بلکه برای عمل فهم ضرورت دارند. این ادعا نیاز به بررسی بیشتری دارد که در این مختصر نمی‌گنجد. اجمالاً باید متذکر شویم که پیش‌دانسته‌ها اقسامی دارد. پیش‌دانسته‌هایی که نقش ابزاری و آلی دارند، نظیر لغت، ادبیات، علم منطقی و قوانین حاکم بر محاوره عقلا برای فهم ضروری‌اند، اما هیچگاه نباید از نقش ابزاری و آلی بودن آن‌ها غفلت شود. پیش‌دانسته‌های ظنی دسته دیگری از پیش‌دانسته‌هاست که همواره باید از دخالت آن‌ها در عمل فهم و تفسیر پرهیز کرد. آن‌ها معمولاً رهن فهم بوده، تفسیر را به انحراف می‌کشاند و موجب تفسیر به‌رائی می‌شوند.

۷. دیدگاه هرمنوتیک فلسفی در باب امکان بی پایان بودن قرائت‌ها و مفسر محوربودن. و نه مؤلف یا متن محور بودن. در خور بررسی است. پیش‌تر گفتیم که نمی‌توان مقصود و نیت مؤلف را دست‌کم در پاره‌ای از متون نادیده گرفت؛ نوشتار و گفتار وسیله‌ای برای رساندن پیام است. از این‌رو، قرائت نامحدود یا متعدد متن ممکن نیست. حتی اگر بتوانیم مراد و نیت مؤلف را نادیده بگیریم، در این فرض نیز نمی‌توانیم قرائت نامحدود و یا متعدد متون را ممکن بدانیم، زیرا میان الفاظ و معانی آن‌ها پیوندی وجود دارد که به سلیقه‌ها وابسته نیست. حتی در معانی مجازی و استعاره نیز هر لفظ و معنایی را نمی‌توان معبر معنای مجازی دانست.

سخن پایانی

با توجه به آن‌چه گفته شد به این نتیجه می‌رسیم که نظریه تعدد قرائت‌ها بر مبناهایی نظیر هرمنوتیک فلسفی مبتنی است که آن مبانی مشکلات بسیاری دارد. بررسی هر یک از آن مبانی و آموزه‌های آن‌ها ما را به نادرستی نظریه تعدد قرائت‌ها هدایت می‌کند. علاوه بر مبانی، خود این نظریه، فی حد نفسه، نیز مشکلات بسیاری دارد که مهم‌ترین آن ناسازگاری با اصول تفهیم و تفهم عقلایی است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. عضو هیات علمی مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی (ره).
۲. ر.ک: صدر، سیدحسین، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، و نیز الشیعه و فنون الاسلام.
3. Richard E. Palmar, Hermeneutics. (Northwestern University press 1969), P. 34.
۴. ر.ک: نگارنده، مبانی معرفت دینی، فصل نهم و دهم (قم، مؤسسه امام خمینی، چاپ سوم، ۱۳۸۰). این دو فصل را برادر دانشمند جناب آقای واعظی تهیه کرده‌اند.
۵. ر.ک: همان؛ پراودفوت، هرمنوتیک و پراگماتیک، ترجمه نگارنده (کبهان اندیشه، مهر و آبان ۱۳۷۷، ش ۸۰). این مقاله ترجمه آزادی است از فصل دوم کتاب *Religious Experience* اثر پراودفوت.
۶. کوزنزی هوی، دیوید، حلقه انتقادی، ترجمه مراد فرهادپور (تهران، لیگل، ۱۳۷۱) ص ۲ و نیز
۷. همان، ص ۳۱۵.
8. Ibid, P. 126
9. Hans G. Gadamer. Truth and Method (the cinium P.c.1994), P. 372
- و نیز ر.ک: همان، حلقه انتقادی، ص ۳۰۲ به بعد و همان، مبانی معرفت دینی، فصل نهم.
۱۰. همان، (مبانی معرفت دینی، فصل نهم و لازم است یادآور شویم که در نگارش این مقاله از فصل‌های نهم و دهم این کتاب استفاده شایانی شده است).

